

جنبش‌های زنان یکی از نمونه‌های جنبش‌های جدید اجتماعی است. این جنبش‌ها تأثیرات تعیین‌کننده‌ای هم در جامعه و هم در دیدگاه‌های نظری جامعه‌شناسی داشته و دارند. این نوشته در پی بررسی این تأثیرات مهم نیست(۱) بلکه هدف محدودتری را در قالب شش سؤال و فراز زیر پی‌گیری می‌کند. پاسخ به این سؤالات از این نظر اهمیت دارد که در جامعه‌ما به‌خطا دو پدیده‌فمینیسم و جنبش زنان یکی تلقی می‌شود و این یکی از دلایلی است که «پویش جمعی زنان در جامعه کنونی ایران» به درستی ارزیابی نمی‌شود.

۱-فمینیسم با جنبش زنان چه تفاوتی دارد؟
فمینیسم به کوشش‌های نظری و عملی به نفع زنان گفته می‌شود. این کوشش‌ها ممکن است در جامعه به شکل گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های فمینیستی یا در شکل فعالیت چندشخصیت یا سازمان مدافع زنان یا در ائتلاف یا احزاب عمده سیاسی و یا در ادغام با جنبش‌های عمومی ظاهر شود. هر کدام از این کوشش‌ها یک عمل «فمینیستی» محسوب می‌شود ولی به آنها «جنبش زنان» نمی‌توان گفت. ممکن است سال‌ها کوشش‌های فمینیستی در یک جامعه جریان داشته باشد، ولی تنها در دوره و شرایط خاصی، جامعه شاهد جنبش زنان شود. جنبش زنان به آن کوشش‌های فمینیستی گفته می‌شود که حداقل از چهار ویژگی جنبش‌های اجتماعی برخوردار باشد. بدین معنا که اول، موقعیت و شرایط زندگی زنان نسبت به مردان تبعیض‌آمیز باشد (مانند تبعیض در کسب آگاهی، شغل، منزلت، ثروت و قدرت)؛ دوم، این تبعیض‌ها توسط گفتمان‌های فمینیستی تبیین شده و راه‌های برون‌رفت از آنها تا حدودی نشان داده‌شود؛ سوم، سازمان‌ها و شبکه‌های غیردولتی و مستقل زنان شکل گرفته باشد؛ و چهارم، زنان آماده باشند برای تحقق مطالباتشان صدای اعتراض خود را به گوش دولت و نهادهای مدافع تبعیض (مثل خانواده مردسالار) برسانند. (۲)
بنابراین کاربرد اصطلاح «جنبش زنان» وقتی صحیح است که فعالیت‌های فمینیستی در جامعه حداقل دارای این چهار ویژگی باشد.

توجه به مبارزات فمینیستی در تاریخ جوامع مدرن، تکنیک فوق‌رابهتر روشن می‌کند. در این دوره تاریخی از دو موج فمینیستی سخن می‌رود. همان‌طور که در جدول شماره یک نشان بیان داده شده است کوشش‌های فمینیستی از قرن ۱۷ شروع شد ولی تا دهه ۱۹۶۰ در اکثر کشورهای غربی خبری از جنبش مستقل زنان نبود. در موج اول تنها در آمریکا و انگلیس تا حدودی شاهد تبدیل حرکت فمینیستی به جنبش زنان هستیم و پس از آن این جنبش‌ها خاموش شدند، چون پاره‌ای از مطالبات آنها تحقق یافت (و یا این خاموشی بنا به دلایل دیگر بود). از ۱۹۶۰ به بعد، یعنی در موج دوم حرکت فمینیستی، شاهد رشد فزاینده جنبش مستقل زنان در کشور‌های غربی هستیم. به بیان دیگر، تاریخ جوامع مدرن نشان می‌دهد که مبارزات فمینیستی همواره با شدت و ضعف در بطن این جوامع وجود داشته ولی فقط گهگاه تبدیل به یک جنبش اجتماعی شده‌اند.

۲-آیا محتوای مبارزات زنان از یک «گونه» است؟
هم محتوا و جهت‌گیری اقدامات فمینیستی و هم محتوا و جهت‌گیری جنبش‌های زنان از تنوع زیادی برخوردار است و بازار انواع تقسیم‌بندی نیز درباره آنها گرم است. (۳)
به عنوان نمونه، کوشش‌های فمینیستی را بر اساس گفتمان‌های آن حداقل به چهار دسته تقسیم می‌کنند؛ نخست، فمینیسم فنیایی، که دفاع از حقوق برابر زنان با مردان سنگ بنای آن است. اینکه زنان نیز انسان‌اند و شیءء حیوان، عروسک یا کنیز نیستند. در این فمینیسم «شهروند لیبرال» که در اصل شهروند «مرد» لیبرال است، مورد حمله قرار می‌گیرد. دوم، فمینیسم فرهنگی، که خواستار تغییر بنیادی خانواده مردسالار است و به دنبال نهاد‌های جایگزین برای زنان است. در این دیدگاه دولت و نظام سرمایه‌داری حافظ خانواده مردسالار و این خانواده نیز به نوبه خود حافظ وضع موجود است. استراتژی اصلی مبارزاتی این فمینیسم خودمختاری فرهنگی زنان در برابر جامعه مردسالار کنونی است. سوم، فمینیسم ذاتگرا است که داعیه دار تفاوت ذاتی زنان با مردان است. در این برتری اخلاقی- فرهنگی زن بودن، به‌عنوان بهترین روش زندگی، دفاع می‌کند. چهارم، فمینیسم عملگرایی نیمه آشکار است. به یک معنا همه فمینیست‌ها برای پیشبرد حقوق و موقعیت زنان از نوعی عملگرایی پیروی می‌کنند، ولی نوع چهارم فمینیسم به ادبیات، اقدامات و مبارزات زنان بی‌تابلو و بی‌نام، خصوصاً در جهان سوم، مربوط می‌شود. این زنان بدون اینکه بر عنوان فمینیسم تأکید کنند و یا مخالفت آشکاری با خانواده مردسالار داشته باشند، برای ارتقای زندگی، شغل، سکونت، سلامت و شأن و کرامت خود می‌کوشند. (۴)

به همین ترتیب جنبش‌های زنان را بر اساس ایدئولوژی غالب آنها و نوع ارتباط آنها با دولت به جنبش‌های اصلاح طلب، رادیکال (یا انقلابی)، و قوم‌گرا تقسیم می‌کنند. هر سه نوع جنبش از ویژگی‌های چهارگانه جنبش‌ها برخوردارند. اما در جنبش اصلاح طلب زنان (که عمدتاً در کشورهای انگلوساکسون اتفاق افتاده) فعالان و هواداران جنبش با دولت و چارچوب‌های مسلط جامعه صنعتی سر ناسازگاری ندارند و تحت تأثیر ایدئولوژی اصلاحی جنبش، مطالبات خود را از طریق چالش و یا تعامل با دولت پیگیری می‌کنند. در جنبش رادیکال، زنان اساساً دولت و نظام جامعه را، به عنوان نظام سرمایه‌دار و مردسالار، تخطئه می‌کنند و به جای تعامل با دولت، هواداران را به خودمختاری و مقاومت فرهنگی دعوت می‌کنند- مانند جنبش زنان در فرانسه- سوم، جنبش‌های قومگرای زنان

اختلاط مفهوم فمینیسم با جنبش زنان

با اشاره به ایران

حمیدرضا جلائی پور

اشاره: **دکتر حمیدرضا جلائی پور** جامعه‌شناس و روزنامه‌نگار چهارشنبه گذشته پیرامون موضوع «اختلاط مفهوم فمینیسم با جنبش زنان» در محل انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران سخنرانی کرد. **وی در این سخنرانی با تأکید بر این که «فمینیسم» و «جنبش زنان» دو مفهوم مجزا از یکدیگر هستند، تصریح کرد که در جامعه ما به این دو مفهوم با وجود ویژگی‌های متفاوت و فراوانی که دارند، با یک نگاه واحد نگریسته می‌شود. متن این سخنرانی که توسط ایشان بازنویسی شده و به روزنامه ارائه گردیده است، در پی می‌آید:**

تبدیل‌شده و بعضی نشده است؟ چرا بعضی از جنبش‌های زنان، اصلاحی و بعضی رادیکال شده‌اند؟ پاسخ به این سؤالات نیازمند بررسی جامعه‌شناختی است و برای پاسخ به آنها به یک فرمول کلی نمی‌توان تأسی کرد. هر یک از جنبش‌های زنان، به رغم ویژگی‌های مشترک، تابع شرایط و ویژگی‌های خاصی است. البته در فضا‌های آکادمیک در تبیین جنبش زنان به پاره‌ای از علل بیش از بقیه توجه می‌شود. به‌عنوان نمونه، یکی از سؤالات جامعه‌شناسی جنبش‌های زنان این است که چرا در پایان قرن بیستم شاهد رشد فزاینده حرکت‌های فمینیستی و جنبش زنان در کشورهای غربی و اخیراً در سطح جهان هستیم. در تبیین این موضوع به عللی مانند غنا و تنوع گفتمان‌های فمینیستی و نفوذ آن در لایه‌های اجتماعی و گسترش آن در سطح جهان؛ آموزش فزاینده زنان و کسب مشاغل توسط زنان و انعطاف‌پذیری

امواج	تاریخ	وضعیت ادبیات فمینیستی	نمونه‌های جنبش زنان
بذرهای اولیه فمینیسم	۱۸۵۰–۱۹۵۰	۱۳ نویسنده و کتاب	<i>در این دوره طولانی جنبش مستقل زنان نداریم. تنها در سال ۱۸۴۸ نخستین نشست مجمع زنان در آمریکا تشکیل شد.</i>
موج اول فمینیسم	۱۹۲۰–۱۸۶۰	۱۵ نویسنده و کتاب	جنبش زنان انگلیس در ۱۹۱۸ و آمریکا در ۱۹۲۰
دوران آرامش فمینیسم	۱۹۶۰–۱۹۲۰	۷ نویسنده و کتاب	در این دوره جنبش مستقل زنان نداریم.
موج دوم فمینیسم	از ۱۹۶۰ به بعد	تولید انبوه ادبیات فمینیستی با انواع گفتمان‌ها (رادیکال و فرهنگ‌محور)؛ جنبش زنان با هویت‌های قومی (مثل زنان سیاه)؛ جنبش عملگرای زنان در آلمان؛ و جنبش‌های دیگر	جنبش زنان در آمریکا (اصلاحی و حقوق‌محور)؛ جنبش زنان در اروپا (رادیکال و فرهنگ‌محور)؛ جنبش زنان با هویت‌های قومی (مثل زنان سیاه)؛ جنبش عملگرای زنان در آلمان؛ و جنبش‌های دیگر
توضیح: نام نویسندگان برجسته و خلاقه‌های آن آثار و ادبیات فینیستی در دهه‌های اخیر را می‌توانید در این کتاب ببینید: ریترز، جورج، نظریهٔ جامعه‌شناسی در دوران معاصر، صص ۴۶۷–۴۶۵.			

آنها در سرمایه‌داری اطلاعاتی- که نیازمند انعطاف‌پذیری شغلی است- بیشتر تأکید می‌شود. (۶)

۴-چرا عوامل اخیرالذکر نیروی زنان را آزاد می‌کند؟
جامعه‌شناسان فمینیست مهم‌ترین نیروی بازدارنده زنان را وجود «خانواده مردسالار» می‌دانند که در آن برتری مرد بر زن طبق «گفتمان مرسوم خانواده» توجیه و تثبیت می‌شود. برابر این «گفتمان مرسوم» از جح است که زن در خانه باشد، به امر مهم تربیت فرزند پردازد، امور خانه- از ظرف‌شویی و پخت غذا تا ده‌ها کار ریز و درشت دیگر- را سامان دهد و نیازهای جنسی مرد را برآورده کند. در مقابل، مرد نیز در بیرون خانه زحمت می‌کشد و نان آور خانه است و قدرتی است که اعضای بی‌پناه خانواده می‌توانند به آن تکیه کنند و آرام بگیرند. با این همه، عواملی که ذکر شد، باعث افزایش آگاهی شده و استقلال شغلی و اقتصادی زن، موقعیت آن‌ها را از نان‌خور خانواده به شریک اقتصادی آن ارتقا می‌دهد. به این ترتیب این وضعیت پایه‌های خانواده مردسالار و «گفتمان مرسوم» آن را با چالش جدی روبرو می‌سازد. چنین وضعیتی خود زمین جامعه را مساعد رویش فزاینده آگاهی‌های فمینیستی و خیزش جنبش‌های زنان می‌کند و دفاع از گفتمان و نهاد دموکراتیک و برابر خانواده را در مقابل

اختلاط



نهاد مردسالار به شعاری قابل دسترس تبدیل می‌نماید. ۵-عمده‌ترین آثار اقدامات فمینیستی و جنبش‌های زنان کدام است؟ در این زمینه حداقل باید به سه اثر اشاره کرد: اول، زیر سؤال بردن جامعه‌شناسی متعارف که در آن دو رویکرد «تضاد طبقاتی» و «ساختی- کارکردی» تسلط داشت. به‌اعتقاد فمینیست‌ها در رویکرد اول شکاف طبقاتی (فقیر و غنی)، و در رویکرد دوم نابسامانی نهاد‌های اجتماعی در سیستم جامعه، جامعه‌شناسان را چنان به خود مشغول کرده است که باعث غفلت آنان از شکاف اصلی جامعه، یعنی نابرابری جنسی، شده است. این انتقادهای نظری تا آنجا پیشرفته است که هم اکنون یکی از پارادایم‌ها (یا سرمشق‌ها)ی نظری جامعه‌شناسی را پارادایم فمینیسم تشکیل داده‌است. از دهه ۹۰ به بعد یکی از فصل‌های اصلی کتاب‌های درسی جامعه‌شناسی، خصوصاً جامعه‌شناسی

ایدئولوژی‌هایی که این وضعیت نابرابر را از زوایای گوناگون توصیف و تبیین کند ضعیف است. راه‌های برونشو به روشنی به بحث‌های عمومی تبدیل نشده‌است؛ هنوز گفتمان مرسوم خانواده که مدافع خانواده مردسالار است، گفتمان مسلط را تشکیل می‌دهد. با اینکه تشکل‌های غیرحکومتی زنان، خصوصاً پس از دوم خرداد، رشد فزاینده‌ای داشته، ولی هنوز این تشکل‌ها به‌عنوان حاملان حقوق زنان در میان بخش چشمگیری از زنان جامعه هویت نیافته‌اند؛ و بالاخره هنوز صدای مستقل اعتراض زنان به گوش حکمرانان نرسیده است. به بیان دیگر، این ضعف در سه ویژگی اخیر نشان می‌دهد که علی‌رغم رشد ادبیات و اقدامات فمینیستی، هنوز پویش جمعی زنان در اندازه‌های یک جنبش مستقل ظهور نکرده است. با این همه، اگر چه پویش زنان در سطح یک جنبش اجتماعی نیست ولی نمی‌توان آن را به سطح اقدامات فمینیستی صرف تقلیل داد، بلکه می‌توان گفت عواملی همچون آموزش فزاینده زنان، رشد سهم آنان در میزان اشتغال، فعال شدن سبک‌های گوناگون زندگی، رشد ادبیات فمینیستی و NGO ها، و خصوصاً وجود یک فمینیسم عملگرای بی‌نام و نشان که در زندگی روزانه زنان شهری قابل مشاهده است، زمین حاصلخیزی را برای پرورش نطفه جنبش زنان فراهم کرده است که هنوز مراحل جنینی خود را طی می‌کند. (۸)

به نظر می‌رسد در آینده سه عامل به رشد جنبش جنبش اصلاحی زنان کمک خواهد کرد. عامل اول، به میزان تثبیت و تحقق مطالبات مردم‌سالاری جنبش دوم خرداد مربوط می‌شود. زیرا تاریخ جوامع جدید و تاریخ فعالیت‌های فمینیستی نشان می‌دهد که جنبش‌های مستقل زنان در جوامعی اتفاق افتاده که در آن دموکراسی پارلمانی، رعایت حقوق شهروندی و حقوق بشر تا حدودی مستقر شده است. در چنین فضایی زنان توانسته‌اند از حقوق خود به‌طور مستقل دفاع کنند (و این نکته‌ای است که معمولاً فمینیست‌های رادیکال از آن غافل‌اند). عامل دوم، تطبیق ادبیات فمینیستی با شرایط جامعه ایران است.

به نظر می‌رسد جامعه ایران در معرض ادبیات فمینیستی قرار گرفته ولی در «تطبیق» این ادبیات هنوز کارهایی جدی صورت نگرفته‌است. به‌عنوان نمونه «اندیشه دموکراسی» مثل اندیشه‌های فمینیستی، اندیشه‌ای است که توسط متفکران درجه اول جامعه مدرن تولید شده است ولی در چگونگی تطبیق این اندیشه با جامعه ایران، بحث‌های فراوانی در میان روشنفکران دینی و غیر دینی صورت گرفته‌است. بدون این بحث‌های فکری پیش از دوم خرداد، بعید بود نیروهای مذهبی-سیاسی جامعه به یکی از حاملان جدی جنبش و اندیشه مردم‌سالاری تبدیل شوند. ظاهراً چنین «تطبیق‌هایی» در ادبیات، گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های فمینیستی صورت نگرفته است. لذا «غنا و تطبیق گفتمانی زنان» یکی از عوامل رشد جنبش آنان است. عامل سوم، به روشن نبودن نوع گفتمان و ایدئولوژی فمینیستی مورد نظر فمینیست‌های ایران برمی‌گردد. زیرا چنین نیست که در شرایط کنونی جامعه ایران هر نوع گفتمان فمینیستی رونق گیرد و به نظر می‌رسد گفتمان‌های «فمینیستی اصلاحی» که از حقوق و موقعیت برابر زنان و مادران در عرصه عمومی دفاع می‌کنند و در جهت تبدیل گفتمان خانواده مردسالار به خانواده برابر هستند، گفتمان‌هایی هستند که شرایط رشد آنها در «جامعه احساسی ایران» آماده است. در مقابل، تأکید بر گفتمان‌های فمینیستی فرهنگی، ذات‌گرا و رادیکال، که حتی در کشورهای غربی هم به سطح و مرتبه یک فرقه اجتماعی نزول کرده‌اند، باعث مقاومت در برابر حقوق زنان خواهند شد و به تقویت حقوق زنان و خانواده برابرنگر کمک نخواهند کرد.(۹)

۱-منابع ذیل از جمله منابع دست اولی است که به تأثیر گفتمان‌های فمینیستی و جنبش‌های زنان پرداخته است.

Bacchi, Carlo Lee 1990: Same Difference: Feminism and Sexual Difference Sydney: Allen and Unwin; Barrett, M. and Phillips, A eds 1992: Destabilizing Theory: Contemporary Feminist Debates. Cambridge: Polity; Morgan, Robin 1984: Sisterhood is Global: The International Women’s Movement Anthology. New York: Anchor.

۲- برای آشنایی با ویژگی‌های مشترک جنبش‌های اجتماعی، به مقاله دیگر نگارنده تحت عنوان «ویژگی‌های جنبش‌های متعارف و جدید» نگاه کنید.

۳- به عنوان نمونه در سه کتاب زیر با سه نوع تقسیم‌بندی می‌توانید آشنا شوید:

ریترز، جورج، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه ثلاثی، محسن (تهران: علمی، ۱۳۷۴)، صص ۲۷۰-۴۶۷؛ کاستلز منوئل، عصر اطلاعات، جلد دوم، مترجم چاووشیان، حسن (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰) صص ۲۴۰-۲۳۷؛ آبرث، پاملا و والاس، کلر، جامع‌شناسی زنان، مترجم نجم عراقی، میزه (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰) صص ۳۰۳-۲۸۷.

۴-کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات، صص ۲۴۴-۲۴۲. 5- Bottomore, T and Outhwaite, W 1995, Social Thought. Oxford: Blackwell, PP 227-228.

۶- کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات، صص ۲۱۷-۲۰۰. ۷-به عنوان نمونه نگاه کنید به آخرین چاپ کتاب جامعه‌شناسی اتونوی گیدنز در سال ۲۰۰۱. (او در این چاپ در مقایسه با چاپ اول آن، چند برابر بیشتر به مطالعات زنان توجه کرده است). همچنین نگاه کنید به کتاب مقدمات جامعه‌شناسی نوشته مارتین گره، ترجمه منوچهر صبوری، که توسط نشر نی چاپ شده است.

۸-به همین دلایل بود که نگارنده در مقاله دیگری پویش زنان ایران را نه در چارچوب یک جنبش عمومی بلکه در چارچوب یک جنبش خرد اجتماعی جای دارد.

۹-توجه فمینیست‌های رادیکال (اگر چنین فمینیست‌هایی در ایران وجود داشته باشند) به واکنشی که محافظه‌کاران در برابر طرفداران مردم‌سالاری نشان داده‌اند، عبرت آموز است. با اینکه پیگیری مطالبات مردم‌سالارانه در ایران بیش از یکصدسال سابقه دارد و این مطالبات از پشتیبانی از بیست میلیون نفر از مردم ایران برخوردار است، باز همه شاهدند که چگونه محافظه‌کاران در پنج سال گذشته طرفداران مردم‌سالاری را به انواع اتهامات بی‌دینی و بی‌غیرتی متهم کرده و می‌کنند. لذا در جامعه‌ای که مثل نقل و نبات به طرفداران مسلمان آزادی و دموکراسی اتهام بی‌دینی و خیانت می‌زند قابل پیش‌بینی است که بر سر فمینیست‌های رادیکال (که در آن آزادی بدن محور اصلی تأکید است) چه خواهد آمد. در صورتی که در جامعه حساس ایران در برابر «گفتمان‌های اصلاحی زنان» محافظه‌کاران دستشان برای هر تکفیری باز نیست.